

رسالت شخصی دیوید گلدبلات

این ترجمه اولین گفت‌وگو از میان هفت هشت
گفت‌وگویی است که ترجمه آنها را از چهار سال پیش شروع
کردم. انتخاب این تعداد از بین حدود سی گفت‌وگو صورت
گرفته است.

به هر حال کتاب آماده چاپ است با عنوانی بحتم
«نقش عاطفی عکاسی» یا چیزی حدود «هفت تصویر» که
یکی از این «تصاویر» در پی می‌آید.

اما هر چه هست به یاد ندارم رغبتی به چاپ این ترجمه‌ها
جز به صورت کتاب نشان داده باشم ولی در قبال صفای علی
دهباشی...

- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعُ - . گمان نمی‌کنم کیفیت چاپ
عکسهای همراه این ترجمه - به دلیل نوع کاغذ ماهنامه -
ادای احترامی باشد به دیوید گلدبلات.



گفت وگونی با دیوید گلدبلات عکاس آفریقای جنوبی، در بارهٔ بیست و چهار سال کار مستند وی از آپارتاید که کشورش را پاره پاره می‌کند.

«احساس می‌کنم بسیار مشکل است که انگیزه پرداختنم به عکاسی را تنها با کلمات بیان کنم. گمان می‌کنم نیاز به نگرشی انتقادی و در عین حال محبت‌آمیز نسبت به مردم و سرزمینی باشد که برای من اهمیت فراوان دارند. من رابطه‌ای ناگسستگی با این سرزمین دارم و کارهایم به ویژه با آفریقای جنوبی پیوند خورده است.

انگیزهٔ من نور است، مکان است، نحوهٔ زندگی مردم در این مکان و نیز خود مردم است، همهٔ اینها در نظر من مجموعه‌ای ناگسستگی را تشکیل می‌دهند، من نیاز به کاوش را همیشه احساس کرده‌ام و باید مشاهداتم را به تصویر کشم.

کاملاً آگاهم که تأثیر شیوهٔ عکاسی من بسیار ملایم‌تر و بسیار گسترده‌تر از خبرهای داغ است. من خود را با این فکر فریب نمی‌دهم که نمایشگاه آثارم به هر حال نوعی تأثیر سیاسی از خود به جا خواهد گذارد، با این حال این تنها وسیله‌ای است که می‌توانم با آن سازنده باشم. احساس می‌کنم نیاز دارم اعتراض کنم، فریاد بکشم».



دیوید گلدبلات در راند فوتتین^۲ به دنیا آمد و در همانجا پرورش یافت. کودکی او با ظهور ناسیونالیسم آفریکانر^۳ و تحکیم موقعیت آن در مقابل آنچه «تهدید سیاه» خوانده می‌شد مصادف بود. گلدبلات در ۱۹۴۸ که «حکومت آفریکانرنشال» قدرت را قبضه کرد و نظام آپارتاید، با خوی کینه‌جویی از سیاهان از راه رسید، مدرسه را ترک کرد.

گلدبلات در باره آن دوره می‌گوید: «پیروزی ناسیونالیستها عدهٔ بیشماری از انگلیسی‌زبانها را سخت تکان داد. همسن و سالان من برای آنکه خود را با وضعیت موجود تطبیق دهند مجبور بودند موضع خود را مشخص کنند. در این شرایط من عکاسی را به عنوان راهی برای کاوش در آنچه روی می‌داد برگزیدم. عمیقاً احساس می‌کردم باید اعتراض کنم، زیرا به نظر من جهان از آنچه در آفریقای جنوبی می‌گذشت کاملاً بی‌خبر بود و آنچه رفته رفته شکل می‌گرفت چنان هولناک بود که من وظیفهٔ خود دانستم جهان را از آن آگاه سازم.

در نخستین سالها، یعنی اواخر دههٔ چهل و اوائل دههٔ پنجاه، نشریات معروف عکاسی آن زمان از جمله «لوک»، «لایف» و به خصوص «پیکچر پست» را ورق می‌زدم و سخت تحت تأثیر آنها قرار گرفتم. این مجلات هیجان‌انگیزترین عکسهای آن دوره را چاپ می‌کردند و گمان می‌کنم می‌کوشیدم به صورتی کاملاً آشکار آنها را تقلید کنم».



کوشش گلدبلات برای عکاس شدن به رغم شور فراوانش به این کار با شکست مواجه شد و دوازده سال بعدی را در مغازه پدرش کار کرد.

در طول همین دوره بود که حکومت، ایدئولوژی نژادپرستانه خود را تحمیل کرد: سیاهان از محله‌های سفیدپوستان رانده شدند، نظام آموزشی از نو به گونه‌ای برنامه‌ریزی شد تا ادامه وضعیت نامطلوب سیاهان را تضمین کند و قوانین شرم‌آوری برای عبور و مرور وضع گردید که نه تنها حق انسان آفریقایی را در انتخاب محل زندگی و کار خود نادیده می‌گرفت بلکه تمام حرکاتش را زیر نظر داشت. طی چند سال بعد سرکوب همچنان فزونی می‌یافت تا آنکه در مارس ۱۹۶۰ اتفاقی رخ داد که توجه جهانیان را به وحشیگری نژادپرستان جلب کرد. پلیس بر روی سیاهانی که برای اعتراض به قوانین عبور و مرور اجتماع کرده بودند آتش گشود و شصت و هفت سیاه کشته شدند. نام شارپ ویل^۱ بر سر زبانها افتاد.

گلدبلات در این هنگام سی ساله بود. «دوازده سال در فروشگاه پدرم کار کرده بودم. پس از درگذشت او تصمیم گرفتم مغازه را بفروشم و به طور حرفه‌ای به عکاسی بپردازم. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۳ کلیدهای فروشگاه را به مالک جدید سپردم». طی چند سال بعد، گلدبلات بر روی موضوعات بسیاری به طور مشخص کار کرد.



«در دهه شصت به پدیده آفریکانر علاقمند شدم. از همان سالهای نوجوانی از جایگاه آدمها در جامعه آگاهی داشتم زیرا پدرم احساس خشم عمیق خود را از هر آنچه بوی نژادپرستی می داد به من منتقل کرده بود. او در زمان خود مردی آزادمنش بود؛ از اینرو به تدریج که بزرگ می شدم، از آنچه در شهرمان می گذشت و از پیوندهای صمیمانه‌ای که در چنین شهری به وجود می آمد، آگاه می شدم. پرستارم «مارتا» که به پرورش من کمک می کرد و بچه‌هایش، در نظر من اهمیت بسیار یافتند و گمان می کنم که این مسایل - در نهایت - در کار من به شدت تأثیر گذاشتند.

پس از آن شکل‌های فراگیرتری از نژادپرستی به وجود آمد. این دیگر تنها جلوه‌هایی خشونت‌آمیز و گاه به گاه، از نژادپرستی نبود بلکه نظامی بود که بر کل شهر حاکم شده بود. به یاد دارم که هر روز صفی از زندانیان سیاهپوست بین اداره پلیس و دادگاه شهر تشکیل می شد. زندانیان سفیدپوست را در کامیون می‌نشانند در حالی که زندانیان سیاهپوست را دستبند به دست در خیابان‌ها راه می‌بردند. این رویداد هر روز اتفاق می افتاد و این چیزی است که از همان سالهای نخست در خاطر من نقش بسته است. این یک بی‌حرمتی بود که در حق این مردم روا می‌داشتند.

فکر می‌کنم در بعضی کارهایم خط فکری و تحولی خاصی دیده می‌شود که سرآغاز آن



به اوایل کودکی ام بازمی‌گردد و تا بزرگسالی ام ادامه می‌یابد.

برای مثال یکی از عکسهای من، دختر سیاهپوست جوانی را که پرستار پسر یک کشاورز بود در کنار آن پسر در مزرعه نشان می‌دهد. عکس مزبور تصویری است از عشق و محبتی بی‌شائبه. در نظر من این عکس چکیده بسیاری از مسائل آفریقای جنوبی و به خصوص ارتباط میان مردان آفریکانر و زنان سیاه است. در آن زمان این پسر بچه، پیوند فیزیکی نزدیکی با آن دختر داشت با این همه جای تردید نبود که هنگامی که پسر بچه به سن بلوغ برسد احتمالاً تمامی افکارش نسبت به رابطه با آن دخترک سیاه به طور اخص، و نسبت به زنان سیاه به طور اعم، تعدیل شود. از اینرو در نظر من این عکس آریستن بسیاری از مسائل آفریقای جنوبی و موقعیت آن است».

برخی معتقدند که فتوژورنالیسم می‌تواند اوضاع را تغییر دهد و اغلب به تحقیق مصور دلیو یوجین اسمیت^۵ در باره می‌ناماتا^۶ به عنوان بهترین نمونه استناد می‌کنند اما گلدبلات واقع‌بین‌تر است.

«من نه تنها خودم را از نظر سیاسی موثر نمی‌دانم بلکه گمان هم نمی‌کنم بتوانم از

دوربین عکاسی برای طرح نظراتی استفاده کنم که تأثیر سیاسی داشته باشد و در نتیجه مردم را به انجام کارهایی جز آنچه قاعدتا می کنند سوق دهد. ناگفته نماند که عکسها تفاوت‌هایی نیز دارند.

من تصور می کنم عکاسی امری سیاسی است، از اینرو اهمیت خاصی دارد، به نحوی که برای من - به عنوان انسانی در آفریقای جنوبی - مهم است که فریاد بکشم و من از طریق عکسهایم فریاد می کشم.

در بسیاری موارد با زمینه کشمکش‌ها آشنا بوده‌ام. مثلاً در ۱۹۷۲ از سوئوتو^۷ عکس گرفتم و برای من کاملاً روشن بود که در آنجا دیر یا زود انفجاری روی خواهد داد. در آن زمان آپارتاید فرورتنی^۸ در اوج خود به سر می برد و سوئوتو محل واقعا وحشت‌انگیزی برای زندگی به شمار می آمد. البته هنوز هم همینطور است ولی قبلاً خیلی بیشتر بود.

با عکاسی از مردم آنجا دائماً از مسئله‌ای پیچیده آگاهی می یافتم، مسئله رنگین پوستانی که در وحشتناک‌ترین شرایط، زندگی می کردند و با این وصف کار روزانه‌شان را نیز پیش می بردند. هر روز صبح به سر کار خود می رفتند، اجاره خانه را پرداخت می کردند، لوازم خانه را به اقساط می خریدند، همه کارهای کوچک زندگی روزمره را انجام می دادند و دلشان می خواست کارهایی بکنند که مردم در همه جا می کنند.

بدین ترتیب با انتخابهای شگفت آور مردم روپرو شدم و به نظر رسید که مردم تصمیم گرفته اند شورش نکنند. این تصمیمی آگاهانه بود، می بایست هم چنین می بود در غیر این صورت می بایست مسلح می شدند که در آن صورت جنگ مسلحانه‌ای به راه می افتاد. اکنون مردم انتخابهای دیگری می کنند». در این زمان که گلدبلات در سوئوتو اقامت داشت صحنه‌ای را به تصویر کشید که به نظر خود او چکیده خشونت‌ی بود که در فضای آن جا نهفته بود.

«روزی در حیاط یک کارخانه زغال سنگ بودم. بازرس بهداشت کارخانه، اسب یکی از زغال فروشان را به دلیل آنکه دهانش را دهنه زخمی کرده بود، ناسالم تشخیص داد و دستور داد اسب را در همانجا کشتند. من هنگامی رسیدم که داشتند اسب را قطعه قطعه می کردند. این عمل به خودی خود حادثه تکان دهنده‌ای بود - جثه عظیمی که دارند تکه پاره‌اش می کنند - از تماشای این عمل احساس ناخوشایندی به آدم دست می دهد به خصوص که در برابر دیدگان

مردم و در مقابل خانه‌هایشان صورت می‌گرفت.

وانگهی اندامهای بدن اسب را به نحوی کنار هم می‌چیدند که گوئی تصویری را چند پاره کرده باشند و در حالی که من سرگرم عکس گرفتن بودم در پشت سرم صفی از زنان تشکیل شده بود که با ظرف‌ها و زنبیل‌هایشان در انتظار خرید تکه‌های گوشت بودند. این تجربه برای من خیلی مهم بود زیرا چکیده‌ای بود از سرشت خشونت‌زا و تکان‌دهنده زندگی در جاهانی چون سوئوتو».

اخبار سانسور شده در آفریقای جنوبی هر شب فقط در حد معینی از تلویزیون پخش می‌شود و گویندگان هیچ شکی باقی نمی‌گذارند که گزارشها سانسور شده است ولی برای گلدبلات این موانع سالها به صورتهای مختلف وجود داشته است.

«ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن موانع زیادی در راه تحقیق وجود دارد. ما در آفریقای جنوبی با موانع بسیاری روبرویم که تنها از کارکرد بسیار موفق آپارتاید ناشی شده‌اند. اگر معنای آپارتاید جدائی است باید گفت که آپارتاید به عنوان نوعی خط‌مشی، در اقدامات خود، موفقیت‌های بسیار گسترده‌ای داشته است.

عبور از این موانع بسیار مشکل است، جدا از موانع رسمی برای گرفتن اجازه ورود به برخی مناطق، موانع بیشماری نیز برای رفت و آمد به محلهایی که در آنها مردم به حکم قانون و به اجبار نظام جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند وجود دارد. برای سیاهان بسیار دشوار است که از نحوه زندگی سفیدپوست‌ها آگاهی یابند و برای سفیدها نیز بسیار دشوار است که با زندگی سیاهان آشنا شوند و اینها موانع بزرگی هستند.

به تازگی مطلع شدم که عده‌ای را که اغلب از جوانان سیاه و چند نفری هم سفید بوده‌اند به زندان انداخته‌اند. ما در آفریقای جنوبی دیگر این واقعیت اساسی را از یاد برده‌ایم که این افراد بی‌محاکمه و بی‌آنکه به دادگاه دسترسی داشته باشند به زندان می‌افتند. به نظر من است این واقعیت اساسی را به خاطر بیاوریم. از اینروست که تصمیم گرفته‌ام بکوشم برخی از کسانی را که به زندان افتاده و بعضاً هم مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند و آنچه را بر آنان گذشته، به تصویر کشم. گمان می‌کنم خاصیت این کار این باشد که در آینده تا حدی مانع بدرفتاری بیشتر و حتی بازداشت بی‌محاکمه افراد بشود.

گمان می‌کنم همچنان که مبارزه برای بقای نظام آپارتاید شدیدتر می‌شود، اعمال محدودیت نیز بر جریان گزارش رویدادها فزونی می‌گیرد، به نظر می‌رسد که در حال ورود به دوره‌ای طولانی و تاریک هستیم که در آن محدودیتها شدیدتر خواهند شد».

نوعی از این محدودیتها برقراری سانسور در رسانه‌های خبری است؛ رسانه‌هایی که گلدبلات گزارشهایشان را «هسته اخبار پورنوگرافیک» می‌نامد و خود وی مایل نیست در آن سهم باشد، سپس می‌پذیرد که مطبوعات جهان در جریان وقایع تأثیر گذاشته‌اند.

این تأثیر ناشی از تصاویری است که در نشریات یا رسانه‌های خارج از آفریقای جنوبی منتشر یا پخش شده‌اند و به وضوح در افکار عمومی اثر گذاشته و به نوبه خود رژیم را تحت فشار شدید قرار داده‌اند، گرچه آنان دائماً انکار می‌کنند اما شک نیست که دیگر در مسیر دگرگونی افتاده‌اند. فشار از خارج بر آنان تأثیر گذاشته است.

ساده‌اندیشانه است که بگوئیم عکاسی در این راه سهم بزرگی داشته است؛ سهم اصلی از آن فیلمهای تلویزیونی است، زیرا نمایش یک دقیقه فیلم در زمانی مناسب می‌تواند بر افکار میلیونها نفر آناً تأثیر گذارد، حال آنکه تأثیر عکاسی بسیار کمتر است».

محرک دیوید گلدبلات عقیده سیاسی خاصی نیست بلکه عشق به سرزمین آبا و اجدادی‌اش و تمام جنبه‌های زندگی در آن است، عکسهای او زاینده احساس همدردی در بطن رویداد است.

«من از چیزهای گذرانی عکس می‌گیرم که برای من اهمیت دارند و باید ثبت شوند. اما گرایش دیگری هم در من وجود دارد به این معنی که احساس می‌کنم در حال انجام نوعی رسالت شخصی برای ثبت رویدادهایی هستم که در آفریقای جنوبی می‌گذرد، به گونه‌ای که بتوان از این راه مجموعه مستندی فراهم آورد. بسیاری از عکاسان دیگر نیز در این زمینه کار می‌کنند و من این نوع کار را یکی از مهمترین رشته‌های عکاسی می‌دانم، زیرا آیندگان را از آنچه بر این سرزمین گذشته است آگاه خواهد کرد.

۱- گفت‌وگوی نایجل اسکلسی (NIGEL SKELSEY) در ماهنامه «PHOTOGRAPHY» (چاپ انگلستان، شماره ۳ سال ۱۹۸۶) با دیوید گلدبلات.

2- RANDFONTEIN

۳- AFRIKAANNER: سفیدپوستان هلندی تبار، ساکنان اولیه و اقلیت کوچکی در مقابل اکثریت سیاهپوست آفریقای جنوبی.

۴- SHARPEVILLE: شهری در آفریقای جنوبی که به دنبال تظاهرات مردم در اعتراض به قوانین عبور و مرور در ۲۱ مارس ۱۹۶۰، حمله پلیس، ۶۷ کشته و ۱۸۶ زخمی به جای گذاشت این یکی از اولین تظاهرات بزرگ مردم آفریقای جنوبی بود.

۵- WILLIAM EUGENE SMITH (۱۹۱۸ تا ۱۹۷۸) عکاس مستند اجتماعی

آمریکایی

۶- MINAMATA: تحقیق مصوری از ویلیام یوجین اسمیت به همراه ایلین ام. اسمیت در باره فلج شدن تدریجی تعدادی از ساکنان خلیج می ناماتا (ژاپن) که علت آن آب آلوده کارخانه CHISSO بود. تحقیق مصور مزبور در نیمه اول دهه ۷۰ صورت گرفت. یوجین اسمیت و همراهش ایلین اسمیت (از پدری آمریکایی و مادری ژاپنی) بیش از سه سال در می ناماتا ماندگار شدند. اسمیت می گوید: «... اگر ایلین نبود این تحقیق امکان پذیر نمی شد، ایلین زبان ژاپنی می داند...». کارخانه چیسو در ۱۹۰۷ تاسیس شد، در ۱۹۵۶ نخستین نشانه های بیماری دیده شد و در ۱۹۶۸ طبق رأی دادگاه تعطیل شد.

7- SOWETO

۸- HENDRIK FRENCH VERWOERD (۱۹۰۱ تا ۱۹۶۶) هندریک فرنش

فروروت رهبر حزب نشنال آفریکانر و نخست وزیر آفریقای جنوبی در سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۶. وی فرزند مسیونری هلندی بود، در آفریقای جنوبی و آلمان تحصیل کرد و در روانشناسی و جامعه شناسی به مقام استادی دانشگاه رسید. تمایلات شدید نژادی داشت و در جنگ دوم جهانی از هواداران جدی نازی ها بود، در ۱۹۵۰ وزیر کشور شد و در ۱۹۵۸ به رهبری و نخست وزیری رسید و سیاستی سختگیرانه را در جدائی نژادها به اجرا درآورد. وی در مجلس ترور شد.